

آنها در برابر ما

تصویر انقلاب اسلامی ایران از دید گاه مطبوعات آمریکا



❖ دکتر ستاره غفاری

استاد و پژوهشگر علوم ارتباطات دانشگاه پاریس

اشاره

هر نوع بحران، فرصتی استثنایی برای پژوهشگران است تا فعل و انفعالات موجود را بیشتر زیر ذره‌بین ببرند. در شرایط بحرانی، رسانه‌های جمعی، به دلیل اینکه خود منعکس‌کننده تغییرات جدید هستند، مورد توجه خاص پژوهشگران علوم اجتماعی قرار می‌گیرند؛ هم از لحاظ تحلیل محتوا و هم از لحاظ دیگر اثرات بحران بر آنها. در واقع، علمی که ما امروزه به نام «علم ارتباطات» می‌شناسیم، زاینده بحران سال‌های دهه ۱۹۳۰ در غرب و پرورده جنگ جهانی دوم است. سوء تبلیغات حکومت هیتلر در آلمان، پژوهشگر معروف روسی تبار، سرژ چاکوتین را بر آن داشت تا فرایند تبلیغات سیاسی (پروپاگاندا) را مطالعه کند. محصول کار او کتاب مرجعی است به نام **تجاوز به توده‌ها از طریق تبلیغات سیاسی** که در سال ۱۹۳۹ منتشر

شد. در همین دهه، گروه اندیشمندان معروف به مکتب فرانکفورت، جریان فکری نوینی که در مورد «جامعه» و «فرهنگ» به وجود آوردند، مبنی بر اینکه این هر دو تحت نفوذ شدید رسانه‌ها قرار دارند و «فرهنگ توده» و افکار عمومی را به صورت عمیق متأثر می‌کنند. تئودور آدورنو، هربرت مارکوزه و ماکس هورکهایمر مؤسسان این مکتب هستند که در همه ادوار پژوهشگران بنامی را به خود جلب کرده‌اند. بحران جهانی ناشی از انقلاب اسلامی ایران که مسئله سلطه فرهنگی غرب بر دنیای مسلمان و رد بی‌سابقه آن را به میان کشید، به نوبه خود عملکرد رسانه‌های سلطه‌گرا را زیر سؤال برد. مقاصد سیاسی و اقتصادی کشورهای سلطه‌جو چه اثری بر آنها دارد؟ تأثیر نظام سرمایه‌داری و تبلیغات بازرگانی بر آنها چیست؟ روزنامه‌نگاران غرب از چه دیدی به شرقی‌ها

و به ویژه مسلمانان می‌نگرند و چه تصویری از آنها، ارائه می‌دهند؟ و بالاخره واکنش مخاطبان چگونه است؟ در پاسخ به این پرسش‌ها، مقالات و کتاب‌های بی‌شماری منتشر شده که دکتر سید کاظم معتمدنژاد کتاب‌شناسی آن را تهیه و تدوین کرده است. نوشته زیر که در قالب روش تحلیل تجربی انجام شده است، سعی می‌کند با زیر ذره‌بین بردن صفحاتی چند از دو مجله خبری آمریکایی **تایم** و **نیوزویک** که از مجلات پرتیراژ جهانی هستند، نکاتی را از علل و ماهیت این تصویرسازی ارائه دهد؛ چرا که تهاجم استعماری با تهاجم رسانه‌ای توأم است و ترفند تصویرسازی یکی از ابزارهای سلطه‌جویی است. **نامه به سردبیر** وجه مشخصه یک فرایند ارتباطی، دوسویه بودن آن است. همان‌طور که فرانسیس بال،

جامعه‌شناس فرانسوی ارتباطات، در کتاب **رسانه‌ها و جامعه** متذکر می‌شود، در واقع اگر مخاطب استنباطی مطلوب از پیام نداشته‌باشد، امر ارتباط با شکست مواجه می‌شود. از این رو، مشغله پژوهشگر علوم ارتباطات، همیشه مشاهده اثر محتوای پیام بر مخاطب است. بررسی نامه‌های ارسالی به سردبیر یکی از راه‌های این مشاهده است. با علم به اینکه نویسندگان نامه‌ها جزء خوانندگان به اصطلاح «نخه» روزنامه یا نشریه هستند؛ چون اولاً نامه آنها از میان بسیاری نامه‌های دیگر برگزیده شده است و ثانیاً نگارنده نامه با شرکت در سیستم ارتباطی نشریه نشان می‌دهد که از رهبران افکار (Opinion Leaders) است؛ اصطلاحی که در سال ۱۹۵۵ دو تن از بنیانگذاران آمریکایی علم ارتباطات، ایلپهو کاتز و پل لازارسفلد، در قالب نظریه معروف خود به نام «جریان دو مرحله‌ای ارتباطات» رواج دادند و همواره مورد تأیید و استفاده پژوهشگران ارتباطی است. این نظریه نشان می‌دهد که مسیر پیام‌های رسانه‌ها شامل دو مرحله است: در مرحله اول، پیام به افراد واردتر و متنفذتر (رهبران افکار) می‌رسد و در مرحله بعدی، این افراد که به صورت ذاتی به برقراری ارتباط علاقه‌مند هستند، همان پیام‌ها را در خانواده، محیط کار و... در قالب ارتباطات رودررو انتقال می‌دهند. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که ارسال کنندگان نامه به سردبیر، از میان همین افراد بانفوذ و علاقه‌مند به ایجاد ارتباط هستند نه کسانی که از اخبار دست دوم و حتی شاید تحریف‌شده، استفاده می‌کنند.

در اینجا نامه‌های شماره‌های سه ماه دسامبر ۱۹۷۹ و ژانویه و فوریه ۱۹۸۰، در دو مجله **تایم** و **نیوزویک**، که در آن زمان هر یک به بیش از ۲۵ کشور فرستاده می‌شدند، بررسی می‌شود. ناگفته نماند که افکار مندرج در نامه‌ها فقط ساخته و پرداخته نشریات نیستند. در کشورهای توسعه‌یافته، روزنامه‌های پرتیراژ و به‌خصوص رادیوها و تلویزیون‌های داخلی بیشترین نقش را در شکل‌گیری افکار عمومی دارند. متأسفانه در دیگر کشورها نیز همین رسانه‌ها، در لوای فعالیت‌های فرامرزی و جهانی خود افکار عمومی را تحت‌تأثیر قرار می‌دهند. در سال‌های ۱۹۸۰ این مسئله، یعنی «عدم تعادل در جریان اطلاعات» در یونسکو مورد توجه قرار گرفت و بر روی یک‌سویه‌بودن جریان اطلاعات از کشورهای صنعتی به طرف سایر کشورها تأکید شد. در گزارش هشداردهنده

کمیسون «شون مک براید» به نام «یک جهان، چندین صدا» اقداماتی برای برقراری تعادل در جریان اطلاعات پیشنهاد شد. اما امروزه، با وجود فعالیت‌های یونسکو، از یک‌سو و از سوی دیگر پخش برنامه‌های تلویزیونی فرامرزی کشورهای درحال توسعه از طریق ماهواره‌ها و تأسیس تلویزیون‌هایی مانند **الجزیره** مستقر در قطر و... نه تنها جریان اطلاعات به طرف توازن نمی‌رود، بلکه مسئله تهاجم فرهنگی هم به آن اضافه شده است.

گزارش یک انقلاب

بحران سال ۱۹۷۸ ایران، که به «انقلاب اسلامی» مبدل شد، از همان آغاز، از سوی مطبوعات آمریکا کاملاً اشتباه گزارش شد. در واقع شروع این بحران به دنبال اعتراض گروهی از ایرانیان مخالف شاه، به‌ویژه اعضای کنفدراسیون دانشجویان ایرانی خارج از کشور، به سیاست‌های استعماری آمریکا در ایران صورت گرفت. تحمل فشار این سیاست‌ها حتی برای رژیم پهلوی هم سنگین شده بود؛ به‌طوری که خود شاه در مصاحبه‌های آخرش با خبرنگاران خارجی به شدت سیاست‌های آمریکا را در ایران مورد انتقاد قرار داد و آن را استعمارطلبانه خواند؛ حتی کلیه رسانه‌های آمریکا را تحت نفوذ یهودیان و اسرائیل معرفی کرد.

اما اعتراض‌های دانشجویان و روشنفکران مخالف شاه به گونه‌ای دیگر بروز کرد. آنها از جیمی کارتر، رئیس جمهوری، انتظار داشتند به وعده‌های انتخاباتی خود عمل کند؛ زیرا کارتر تبلیغات انتخاباتی خود را براساس دفاع از حقوق بشر پایه‌گذاری و نیز در همان وقت وزارت امور خارجه آمریکا گزارشی حاکی از نقش حقوق بشر از سوی شش کشور از جمله ایران منتشر کرده بود. کارتر به محض روی کار آمدن در ژانویه ۱۹۷۷، اعلام کرد: «ما کلیه کمک‌ها را به کشورهای که حقوق بشر را رعایت نمی‌کنند قطع خواهیم کرد» و از میان این کشورها به صراحت به ایران متحد دیرینه آمریکا، اشاره کرد.

سپس، عده کثیری از ایرانیان، اعم از روشنفکران چپ و راست، روشنفکران تجددگرای مذهبی (طرفداران تفکرات جلال آل احمد و دکتر علی شریعتی)، دانشجویان و بالاخره روحانیون، مخالفت خود را با اختناق پهلوی و حمایت ۲۵ ساله آمریکا از آن ابراز کردند. اینها هیزمی بود که جامعه ایران را همچون آتش زیر خاکستر مشتعل

کرد و میلیون‌ها ایرانی، از مرد و زن، دارا و ندار، درس خوانده و بی‌سواد، یک‌صدا فریاد «آزادی» سر دادند. اما مطبوعات آمریکا این حقیقت را به گونه‌ای دیگر جلوه دادند و آن را در مجموع «شورش مسلمانان تندرو» قلمداد کردند.

آرمان ماتلار، استاد و پژوهشگر ارتباطات بنام فرانسوی که سال‌ها در کشورهای آمریکایی لاتین مشغول مطالعه بود، در کتاب خود به‌نام **کاربرد وسایل ارتباط جمعی در زمان بحران** که در سال ۱۹۷۹ منتشر شد، ضمن انتقاد از شیوه‌های خبرسازی وسایل ارتباط جمعی غرب در برابر جنبش‌های انقلابی جهان سوم، به انقلاب اسلامی ایران اشاره می‌کند و می‌نویسد: «به محض آنکه کشوری به یک دگرگونی انقلابی دست می‌زند، با نوعی کنجکاوی حيله‌گرانه و با تهیه مقدمات قبلی و ایجاد زمینه‌های مناسب، به تجاوز علیه حقوق بشر متهم می‌شود. هنگامی که یک کشور پیرامونی وارد میدان دگرگون‌سازی‌ها می‌شود، اخبار وسایل ارتباط جمعی، ناگهان در مورد آن افزایش پیدا می‌کنند و بر جنبه خاصی از «واقعیت» که به تمام واقعیت تبدیل می‌شود، تمرکز می‌یابند. برای بی‌اعتبار کردن یک واقعیت مهم خارجی همچون انقلاب ایران در ظرف چند روز و یا چند کلمه تحت عنوان «انقلاب فئاتیسم» اتفاق نظر پدید می‌آید.»

ریشه‌های تاریخی بحران انقلاب ایران که به سال‌های ۱۹۵۰ و حتی فراتر از آن، به دوران مشروطیت، بازمی‌گردد، به‌طور صریح، توسط خبرنگاران خارجی بیان نشده است. البته نمی‌توان از آنها انتظار داشت که همچون یک مورخ یا پژوهشگر در موضوع خبری خود، تحلیل و تعمق کنند.

در اینجا سطورى را از کتابی نقل می‌کنیم که به تفصیل نشان می‌دهد خبرنگاران آمریکایی به وظیفه خود آن‌طور که باید، عمل نکرده‌اند.

ویلیام ای، دورمن و منصور فرهنگ در کتابی به نام **مطبوعات ایالات متحده و ایران** که در سال ۱۹۸۷ منتشر شد، نشان داده‌اند که روابط اقتصادی، روش روزنامه‌نگاری، ایدئولوژی و قوم‌مداری در چگونگی انعکاس رویدادهای جهان در مطبوعات آمریکا تأثیر مهمی می‌گذارند و مطبوعات، نیز به نوبه خود، با اثر گذاشتن بر افکار عمومی، سیاست‌های دولتی و از جمله سیاست خارجی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. این دو پژوهشگر ۲۵ سال مطالب مربوط به

ایران را در مطبوعات آمریکا بررسی کرده‌اند و به نتایج زیر رسیده‌اند:

۱. رسانه‌های خبری آمریکا سعی نکردند به نحو مستقل در مورد زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ایران زمان شاه قضاوت کنند و بیش از آنچه باید، از سیاستگذاران امور خارجه کشورشان پیروی کردند.

۲. روزنامه‌نگاران آمریکایی آن‌طور که باید، شناختی از جامعه ایران از خود نشان ندادند و به راحتی دستخوش احساسات قوم‌گرایانه شدند. این امر بسیار به نفع تحقق اهداف سیاسی واشنگتن بود.

۳. خبرنگاران، صدای مخالفان رژیم ایران را نشنیده گرفتند. در صورتی که به عنوان نمونه، مخالفان اتحاد جماهیر شوروی از توجه کامل برخوردار بودند. این در حالی بود که ایران مثل اتحاد جماهیر شوروی یک کشور بسته و غیرقابل نفوذ نبود. علاوه بر این، روزنامه‌نگاران می‌توانستند به راحتی حقیقت را از پژوهشگران و متخصصان مسلط به زبان انگلیسی در ایران کسب کنند که در این راه نیز کوتاهی کردند.

نویسندگان کتاب اضافه می‌کنند: البته منظور ما این نیست که مطبوعات باید آگاهانه، یا به حکومت شاه خدمت کنند یا به سیاستمداران آمریکا، به علاوه ما احترام بسیاری برای آرمان آزادی مطبوعات قائل هستیم و به خصوص چون مطبوعات آمریکا در مقابل فشارهای خارجی مصون هستند، فکر می‌کنیم که امکانات آن را دارند که در برنامه‌ریزی برای یک سیاست خارجی منطقی همکاری کنند.

نتیجه آن شد که مطبوعات آمریکا کلیه اقشار مخالف شاه را «ارتجاعیون عقب‌مانده» یا «کمونیست‌های مخرب» معرفی و هدف اصلی انقلاب را که دستیابی به آزادی و مردم‌سالاری بود، تخطئه کردند. اما واقعه‌ای که توجه بیشتر رسانه‌های جهانی را به سوی ایران و انقلاب جلب کرد، واقعه گروگانگیری در سفارت آمریکا بود که در پی آن هنوز روابط ایران و آمریکا از گشایشی برخوردار نشده است.

گروگانگیری در سفارت آمریکا

بیشترین تعداد نامه‌های چاپ‌شده در مجلات **تایم** و **نیوزویک** مربوط به جریان گروگانگیری در سفارت آمریکاست؛ زیرا از آن تاریخ، برای همگان، بحران ایران دیگر یک مسئله داخلی یا یک اختلاف میان دولتی بین این کشور و آمریکا

نبود. در تمامی نامه‌های منتشره که از اقصی نقاط جهان به سردبیران این دو مجله نوشته شده بود، از ایران انتقاد به عمل آمده و از دید همگی به ارزش‌های دیپلماتیک جهانی توهین شده است. در این جریان باز هم رسانه‌های آمریکا مسلمانان افراطی را مقصر معرفی کردند. از دید دانشجویان قدیمی‌ترین و قدرتمندترین مبارز ضد آمریکا، امام خمینی (ره) بود. به همین جهت، خود را دانشجویان پیرو خط امام معرفی کردند. پایه ایدئولوژی‌شان مبارزه با استثمار و سلطه‌جویی آمریکا بود. البته در اینجا مسئله قضاوت در مورد عمل آنها مطرح نیست، بلکه موضوع شیوه‌های روزنامه‌نگاری غربی است که با تعجیل و سطحی‌نگری، فقط یک طرف قضیه را منعکس می‌کنند، در حالی که مشاهده می‌شد به چند دلیل دانشجویان اقدام به گروگانگیری کردند:

- اول اینکه باور نمی‌کردند شاه برای معالجه به آمریکا رفته است و می‌ترسیدند سناریوی سال ۱۹۵۳، که سازمان سیا در ایران کودتا و دولت مصدق را سرنگون کرد و شاه را به ایران بازگرداند، تکرار شود. شکی نیست که بیم از حمله آمریکا به ایران در بسیاری از محافل سیاسی وجود داشت.

- دوم اینکه از دیدگاه آنها در زمان شاه یکی از مراکز مهم تصمیم‌گیری، سفارت آمریکا بود. با تسخیر سفارت، که آن را لانه جاسوسی نامیدند، دانشجویان پیرو خط امام خود را به صورت مستقیم وارد صحنه قدرت کردند. به خصوص امام خمینی (ره) هم از آنها حمایت کردند و از آن پس، مقر امام در جماران و لانه جاسوسی به جای مجلس و دولت، محل تصمیم‌گیری‌ها شدند. در نتیجه، نخست‌وزیر وقت، مهدی بازرگان، استعفا کرد و بنا بر افشاگری‌هایی که دانشجویان در پی کشف مدارک در لانه جاسوسی می‌کردند، کم‌کم دولتمردان دیگری به جرم «رابطه با امپریالیسم» طرد شدند و قدرت به روحانیون اصولگرا منتقل شد.

- دلیل دیگر قابل ذکر می‌تواند این باشد که از نظر دانشجویان پیرو خط امام گروگانگیری دیپلمات‌ها شاید تنها راهی بود که آنها در صحنه بین‌المللی می‌توانستند صدای ضدامپریالیسم را به گوش جهانیان برسانند و ظلم‌ها و دخالت‌های آمریکا را در امور داخلی ایران برملا کنند و نیز از همین رو آنها طالب محاکمه شاه بودند.

اما متأسفانه مطبوعات آمریکا هیچ‌یک از

این اهداف را بازتاب ندادند و پیوسته ایرانیان، رهبر انقلاب و اسلام را مورد حمله قرار دادند. گری‌سیک مشاور اصلی کاخ سفید در زمان انقلاب اسلامی و بحران گروگانگیری، در کتاب خود با عنوان همه چیز فرو ریخت: برخورد اسفناک آمریکا با ایران، بارها به «ناآگاهی آمریکا» در مورد ایران اشاره کرده است. همچنین طبق نوشته ادوارد سعید در کتاب پوشش خبری اسلام، اکثر «کارشناسان خبری» مؤسسه‌های بزرگ ارتباط جمعی ایالات متحده آمریکا، در خبرها و مقاله‌های گوناگونی که به مناسبت وقوع انقلاب اسلامی، درباره ریشه‌های اسلامی این انقلاب، تهیه می‌کردند، به علت فقدان شناخت عمیق از این زمینه، دیدگاه‌های قالبی و سطحی خود را به مخاطبان عرضه می‌کردند. وی در همین مورد، ضمن یادآوری هجوم صدها خبرنگار آمریکایی در جریان گروگانگیری به تهران، از اینکه هیچ‌یک از آنها به زبان فارسی و فرهنگ اسلام و ایران آشنایی نداشتند، انتقاد کرده است.

این واقعیت‌ها در حالی بود که نقش روزنامه‌نگاران در این بحران از اهمیت خارق‌العاده و خاصی برخوردار بود. دکتر نوشین یآوری در کتاب گروگان‌های آمریکایی در تهران، کلیه مطبوعات زمان گروگانگیری را بررسی می‌کند و انحاء تصویرسازی در جنگ تبلیغاتی را نشان می‌دهد و چنین نتیجه می‌گیرد که: «در بحران گروگانگیری نقش روزنامه‌نگاران خیلی بیش از ارائه و تفسیر اخبار بود، زیرا آنها گاه در قالب سیاستمدار و گاه مشاور ظاهر شدند و حتی به علت عدم روابط دیپلماتیک میان ایران و آمریکا، نقش رابط و دیپلمات را نیز ایفا کردند.»

در این امر مهم، روزنامه‌نگاران آمریکایی به جای تحقیق و تفهیم مسائل تنها به شیطانی نشان دادن اهداف انقلابیون ایران و درج تیتروهای جنجالی بسنده کردند. همچنین، بر واهمه ایران از تکرار سناریوی سال ۱۹۵۳ سرپوش گذاشتند و استرداد شاه را «خصوصیت شخصی آیت‌الله خمینی با او» جلوه دادند. وینانیلام در کتاب خود با عنوان **گزارش یک انقلاب** می‌نویسد: «مجلات پرتیراژ مثل **تایم** و **نیوزویک** و همچنین رادیو و تلویزیون همه‌جا پخش کرده بودند که [امام] خمینی یک معماست و تنها چیزی که به‌طور حتم می‌شود در مورد او گفت این است که می‌خواهد از شاه انتقام شخصی بگیرد. آن هم با حمایت مارکسیست‌ها، سازمان آزادی‌بخش فلسطین و

اتحاد جماهیر شوروی...»
طبق نوشته محقق مذکور، از ابتدای انقلاب، تصاویری که از ایران در مطبوعات و رادیوها و تلویزیون‌های اقصی نقاط جهان پخش می‌شدند، اغلب این صحنه را نشان می‌دادند که گروهی از ایرانیان با مشت‌های گره‌کرده شعارهای «مرگ بر آمریکا» و شعارهای ضدغربی دیگر می‌دهند. پس از جریان گروگانگیری، برای همه این امر محرز شد که یک گروه ضدغربی امور مملکت را به کلی به دست گرفته‌اند و روابط ایران با دنیای غرب به خصوص آمریکا رو به تیرگی می‌رود. به‌طور کلی می‌توان گفت که از آن پس کلیه رسانه‌ها، چه جهانی و چه محلی، ایرانیان را به عنوان ملتی وحشی، بی‌تمدن و بی‌فرهنگ معرفی کردند، رهبر انقلاب را هدف بی‌حرمتی قرار دادند و مبارزات ایرانیان را به حساب انتقام‌جویی گذاشتند.

طبیعی است که افکار عمومی نیز همین روند را دنبال کردند. نامه‌های چاپ‌شده در مجله **نیوزویک** از نقاط مختلف جهان مانند اتریش، زلاندنو، اندونزی، غنا، هند و... ارسال شده‌اند و همگی رهبر انقلاب ایران را مورد انتقاد شدید قرار داده‌اند و وی را تنها مقصر گروگانگیری شناخته‌اند و به دفاع از آمریکا پرداخته‌اند. چند نامه ارسالی از کشورهای مسلمان نیز گروگانگیری را در اسلام حرام دانسته و نوشته‌اند که مسئولان این امر اصلاً نمی‌توانند خود را مسلمان بدانند. نامه‌های اعتراض دیگری هم پس از چاپ مصاحبه خبرنگار این نشریه با آیت‌الله بهشتی دیده می‌شد که چرا او امام خمینی را با گاندی مقایسه می‌کند.

برخلاف **نیوزویک**، چنین به نظر می‌رسد که مجله **تایم** سعی کرده جریانات را بهتر و عمیق‌تر به خوانندگان خود توضیح دهد و اشتباهات و مسئولیت‌های آمریکا را خاطر نشان سازد. البته در تفهیم این مسائل کاملاً موفق نبود؛ چرا که خواننده‌ای با طنز می‌نویسد: «در عجبم که چطور حکومت ایران به خاطر زلزله اخیر شمال شرقی در این کشور، آمریکا را مورد حمله قرار نمی‌دهد. شاید هنوز به این موضوع فکر نکرده است» (**تایم**، ۷ ژانویه ۱۹۸۰، صفحه ۱). فردی دیگر در همین مجله می‌نویسد: «موج عظیم ضدآمریکایی که در ایران به راه افتاد، ممکن است فقط شروعی باشد. شاه‌ها، سوموزاها، پارک‌ها و مارکوس‌های جهان دنیایی از افراد خشمگین را

برجای گذاشته‌اند که همگی ایالات متحده را به خاطر حمایت از این دیکتاتورها سرزنش می‌کنند. همه ما فدای یک سیاست خارجی کوتاه‌فکرانه شده‌ایم» (**تایم**، ۴۲ سپتامبر ۱۹۷۹، صفحه ۱).

کلاً در این دوره، تعداد نامه‌های چاپ‌شده در **تایم** راجع به ایران بسیار کمتر از **نیوزویک** است و نامه انتقادی و شدیدالحن در بین آنها دیده نمی‌شود. در حالی که در همین دوره، **تایم** امام خمینی (ره) را به عنوان مرد سال، یعنی خبرسازترین شخص سال ۱۹۷۹ انتخاب کرد. در مجموع نامه‌های درج‌شده در **تایم** بیشتر عکس‌العمل‌های موافق و یا مخالف با این انتخاب است.

موضوع قابل توجه آن که از متن نامه‌ها پیداست که خوانندگان هر دو مجله، کاملاً از سیاست‌های اختناق‌ی محمدرضا شاه، شکنجه‌های زندانیان سیاسی توسط ساواک و اعدام‌های مخالفان رژیم آگاهند، اما حتی یک نامه هم طالب استرداد شاه نیست و خوانندگان هر دو مجله این کار

میلیون‌ها ایرانی، از مرد و زن، دارا و نزار، درس خوانده و بی‌سواد، یک‌صدای فریاد «آزادی» سر دادند. اما مطبوعات آمریکا این حقیقت را به گونه‌ای دیگر جلوه دادند و آن را در مجموع «شورش مسلمانان تندرو» قلمداد کردند.

را مخالف دموکراسی و حقوق بشر دانسته‌اند. در همین حال **نیوزویک** نامه‌ای چاپ کرده است که آمریکا را به تحریم و حتی مداخله نظامی در ایران تشویق می‌کنند. البته نویسندگان این نامه‌ها همانند سیاستمداران آمریکایی تجربه تلخ ویتنام را بر دوش نمی‌کشند و حتی شاید آن را به یاد هم نمی‌آورند. اما قدر مسلم این بود که کارتر به هیچ‌وجه طالب ویتنام دیگری نبود و سیاست او ایجاب می‌کرد که ایالات متحده را از درگیری‌های نظامی دور نگه دارد و حتی الامکان در دنیا فضای صلح ایجاد کند. در واقع جنگ سرد وارد مرحله بسیار حساسی شده بود.

با توجه به این نکات، متون نامه‌های ارسالی برای سردبیران دو نشریه بسیار ساده‌لوحانه هستند. به هر صورت، طرز تفکر مخاطبان نگاه اغلب رسانه‌های جهانی را نشان می‌دهند، به طور مثال، خواننده‌ای از بالفور آفریقای جنوبی



اکثر کارشناسان خبری مؤسسه‌های بزرگ ارتباط جمعی ایالات متحده آمریکا، در خبرها و مقاله‌های گوناگونی که به مناسبت وقوع انقلاب اسلامی، درباره ریشه‌های اسلامی این انقلاب، تهیه می‌کردند، به علت فقدان شناخت عمیق از این زمینه، دیدگاه‌های قالبی و سطحی خود را به مخاطبان عرضه می‌کردند.

می‌نویسد: «باورم نمی‌شود که آمریکا استفاده از هر نوع اسلحه را برای آزاد کردن گروگان‌ها رد کرده است. بیدار شوید، شما بهترین سلاح‌های جهان را دارید و بزرگ‌ترین کشور صادرکننده مواد غذایی هستید. با جلوگیری از فرستادن غذا به ایران می‌توانید ایرانیان را مجبور کنید که گروگان‌ها را آزاد کنند. آمریکا باید مقدار زیادی از بودجه تسلیحاتی خود را به این امر اختصاص دهد و از کشورهای دوست خود نیز بخواهد که مواد غذایی به ایران بفروشند» (تایم، ۷ ژانویه ۱۹۸۰، صفحه ۴).

شخص دیگری از هلسنیکی فنلاند می‌نویسد: «آیا مبهوت‌کننده نیست که یکی از ابرقدرت‌ها توانست یک ملت پانزده میلیونی افغانستان را در مدت چند روز آزاد کند. در حالی که ابرقدرت دیگر ماه‌هاست بدون هیچ موفقیتی سعی می‌کند که پنجاه نفر از اتباع خود را به آمریکا برگرداند؟» (نیوزویک، ۴ فوریه ۱۹۸۰، صفحه ۶).

و بالاخره نقل نامه دیگری از یک استاد دانشگاه از ایبادان نیجریه در تجلیل از عکس‌العمل مسالمت‌آمیز کارتر، جالب به نظر می‌رسد: «من از نزدیک وقایع ایران را دنبال می‌کردم و از طرز رویه‌رو شدن آقای کارتر با بحران ایران بسیار متأثر شدم. به رغم تمام تحریکات مسئولان ایران، کارتر با صبر و حوصله با این موضوع برخورد کرد. در حالی که بسیاری از آمریکائیان فریاد می‌زدند: «نیروی دریایی را به ایران بفرستید». به نظر من کارتر و دولت آمریکا با خودداری از پاسخ نظامی به ایران نهایت خردمندی خود را نشان دادند. اگر گروگان‌ها از طریق مذاکرات سیاسی آزاد نشدند، آن وقت موقع آن می‌رسد که آمریکا کوماندوهای هوایی خود را برای نجات آنان به ایران گسیل دارد و من از این عمل حمایت خواهم کرد و بسیاری از دانشجویان من در دانشگاه ایبادان نیجریه نیز پشتیبان این عقیده خواهند بود» (نیوزویک، ۲۸ ژانویه ۱۹۸۰، صفحه ۴).

نگاه ایدئولوژیک و قوم‌مدارانه غرب
جریان گروگان‌گیری و روی کار آمدن روحانیون در ایران برای برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی جهانی و گزارشگری و مقاله‌نویسی در مطبوعات غربی زمینه بسیار وسیعی فراهم کرد. تیتراهای جنجالی هر روز به نحوی به جلب توجه خوانندگان پرداختند، زیرا فقط ایران مورد بحث نبود و موجودیت اسلام هم در میان بود و این

موضوع همیشه احساسات و تخیلات غربیان را جریحه‌دار می‌کند. ممکن است آنها با نگرانی، حیرت، تنفر، دلسوزی، احساس برتری و... به شرق نگاه کنند. اما همیشه آن را با ارزش‌های غربی می‌سنجند. خواننده‌ای از نروژ به **نیوزویک** می‌نویسد: «ایرانیان مرا به یاد نازی‌های زیردست آدلف هیتلر می‌اندازند. حالتی که اینها هم‌اکنون دارند شبیه حالتی است که نازی‌ها در موقع آماده‌شدن جنگ جهانی دوم داشتند. ایران باید به وسیله سایر دنیا محکوم شود» (نیوزویک، ۱۷ دسامبر ۱۹۷۹، صفحه ۴).

تایم نامه زیر را از ایندیانا پلیس آمریکا منتشر کرده است: «باورم نمی‌شد وقتی دیدم که شما در مقدمه تصدیق کردید که شاه برای حفظ رژیم‌اش دست به شکنجه و جنایت می‌زده است. ولی از طرفی خود شما در همین مقاله او را به خاطر اعمال دیگرش بخشیده بودید. یا ذکر این دلیل که او به بدی هیتلر نبود. خدای من... خوب چه کسی به این بدی هست؟ مگر اعمال یک دیکتاتور تا چه حد باید وحشیانه باشد تا بر نفعی که از وجود او می‌رسد بچردد؟» (تایم، ۷ ژانویه ۱۹۸۰، صفحه ۶).

اما آنچه در شرق بیشتر توجه غربیان را به خود جلب و موجب نگرانی‌شان را فراهم کرده است، اسلام است. مسئله‌سازترین اختلافات شرق و غرب نیز از ظهور اسلام آغاز شد. تصویری که امروزه در ذهن غربیان و همچنین در رسانه‌های آنها از دنیای اسلام نقش بسته در اثر همین اختلافات به وجود آمده است. البته، ادوارد سعید در کتاب مشهور **شرق‌شناسی** خود، معتقد است که ریشه‌های این تصویرسازی به زمان عقب‌تر، یعنی به چندصد سال قبل از میلاد مسیح برمی‌گردد و کتاب‌های **ایلیاد و ادیسه** هومر (حدود ۹۰۰ سال قبل از میلاد مسیح)، کتاب **پارس‌ها** اثر اشیل (۴۵۶-۵۲۵ سال قبل از میلاد مسیح) و کتاب‌های هرودوت (۴۰۰ سال قبل از میلاد مسیح) را مثال می‌زند و تأکید می‌کند که چگونه، با ادبیاتی ماهرانه ایرانیان را در مقابل یونانیان خرد و ضعیف نشان می‌دهند. مبارزه کشیشان با پیشرفت اسلام در اروپا طی قرون وسطی، جنگ‌های صلیبی که از سال ۱۰۹۵ آغاز شد و دو قرن به طول انجامید و بالاخره دوران گسترش استعمار، باعث انتشار آثار ادبی فراوانی، اعم از عامه‌پسند و علمی‌نما، در مورد شرق و اسلام شدند. افکار ضدشرقی،

دیدگاه‌های قوم‌مدارانه غربی و شیوه‌های تحقیرگرانه آنها نسبت به اسلام به قدری در این آثار زیادند که معدود نوشته‌هایی که با دیدگاه بی‌طرفانه‌تر در مورد مسلمانان قضاوت می‌کنند، در بین آنها بی‌تأثیر هستند. این تصویرسازی منفی تا جایی اثر داشت که کم‌کم عظمت تمدن اسلامی و تأثیر غیرقابل‌انکار آثار دانشمندان و فلاسفه مسلمان در رنسانس اروپا، به کلی از اذهان پاک شود.

یکی از عوامل مهم پیشرفت استعمار اروپا در سرزمین‌های دیگر، همین روش تصویرسازی بود که طی قرون متمادی اروپائیان را برتر و متمدن و غیراروپائیان را پست و بربر معرفی می‌کرد و حتی این‌طور می‌نمایاند که غریبان مأموریت بشردوستانه تمدن‌بخشی نسبت به «ملل عقب‌مانده» شرف دارند و باید به آنها کمک کنند تا از گمراهی و قهقرا نجات پیدا کنند. در نتیجه این‌طور تداعی می‌شد که مستعمرات استحقاق استثمار را دارند و حتی باید از این وضع خوشحال باشند که «تمدن پیشرفته غربی» آنها را زیر بال خود گرفته است.

فعالیت‌های «استعمارزدایی» و به دنبال آن، مبارزه با «استعمار نو» از طرف کشورهایی که در سال‌های ۱۹۵۰ «جهان سوم» نام گرفتند، چالش‌های جدیدی را وارد صحنه ارتباطات جهانی کرد. یکی از چالش‌ها، در چارچوب کوشش‌های یونسکو، دستیابی به «نظم نوین جهانی اطلاع‌رسانی ارتباطات» است و هم‌زمان با آن، مسئله بغرنج «تهاجم فرهنگی» به کشورهای جهان سوم بسیار مؤثر واقع شده‌اند، اما به نظر می‌رسد که در غرب روش تصویرسازی از شرق و اسلام شامل تغییر نشده است. در نتیجه، طرز تفکر دوره استعماری و نواستعماری کماکان تداوم دارد و به انحاء مختلف و به کرات در محتوای رسانه‌های جهانی دیده می‌شود. به عنوان مثال می‌بینیم که برخی از ارزش‌های غربی به‌خصوص دموکراسی و حقوق بشر وسیله‌ای شده‌اند برای تحقیر جوامعی که به دلایل مختلف مایل به پیاده‌کردن آنها نیستند.

در انعکاس اخبار مربوط به انقلاب ایران و بحران روابط ایران و آمریکا، به‌کارگیری این رویه به وضوح دیده می‌شود. ارزش‌های غربی مثل دموکراسی و رعایت حقوق بشر، به کرات مورد تأکید و تأیید قرار می‌گرفتند، در حالی که به انحاء مختلف نشان داده می‌شد که

مسلمانان ایران پایبند هیچ نوع قوانینی نیستند و با مشته‌های گره‌کرده و اعمال تروریستی غرب را تهدید می‌کنند. چنین تصاویر به تمامی دنیای مسلمان نیز لطمه زدند و باعث شدند بسیاری از مسلمانان از ایرانیان منزجر شوند و حتی آنها را مرتد قلمداد کنند. یکی از خوانندگان **نیوزویک** از تونس در جواب یکی از مقالات این مجله می‌نویسد: «متأسفانه مقاله شما به طرز اغراق‌آمیزی تمام مسلمانان را به یک چوب زده بود و رفتار غیرمنطقی یک اقلیت مسلمان را در تهران به عموم مسلمانان نسبت داده بود... ممکن است محرک اصلی دانشجویان ایرانی که سفارت آمریکا را در تهران اشغال کرده‌اند انتقام باشد اما تمام مسلمانان چنین نیستند. در **قرآن** آیه‌های بسیاری در مورد بخشش و انتقال‌نگرفتن وجود دارد...» (**نیوزویک**، ۱۴ ژانویه ۱۹۸۰، صفحه ۴).

عملکرد تصویرسازی

ژان استوتزل یکی از پدران علم ارتباطات در فرانسه معتقد است که مطبوعات، ورای خبررسانی، کارکردهای دیگری نیز دارند. اول، اجتماعی‌شدن یعنی وسیله‌ای هستند که به افراد امکان می‌دهند در گروه، اجتماع یا به طور کلی محیط زندگی خود، جای‌گیر شوند. اطلاعاتی که مطبوعات در اختیار افراد قرار می‌دهند، به ویژه صفحات حوادث، آگهی‌ها و نیازمندی‌ها، راهنمای زندگی در جوامع توده‌وار هستند. به علاوه، صحبت‌های سطحی در مورد اخبار به معاشر شدن مخاطبان ناهمگن در این نوع جوامع کمک می‌کنند. کاربرد دیگر مطبوعات از نظر استوتزل فراغت است، به طوری که مطبوعات نمی‌توانند از درج صفحات تفریحی صرف‌نظر کنند و حتی گاه مجبور هستند مطالب جدی را نیز با لطیفه و شوخی توأم سازند. کارکرد آخر، همانند کارکرد فراغتی جنبه تسکین روانی دارد. به این صورت که روان افراد را پالایش می‌کند.

استوتزل برای توضیح این قسمت از نظریه خود به عقاید ارسطو رجوع می‌کند و واژه «پالایش‌دهنده» (Catharsis) را از او به عاریت می‌گیرد. از نظر ارسطو، شنیدن موسیقی روان انسان را از هوای نفس تخلیه می‌کند و تماشای تراژدی روان را پالایش می‌کند و این هر دو موجب تسکین روان است. منظور از پالایش‌دهنده، که امروزه در علوم روان‌شناختی مورد استفاده قرار می‌گیرد، رهایی فرد از احساسات سرکوب‌شده و

نهفته در نهاد وی است. طبق نظریه استوتزل، مطبوعات، به طرق مختلف، دقیقاً همین عمل را انجام می‌دهند. یک طریق آن انتشار مطالبی از زندگی خصوصی اشخاص معروف و یا از جمعیت‌ها و سرزمین‌های دوردست و دور از دسترس است که به مخاطبان امکان می‌دهد به صورت مجازی، وارد چارچوبی بسیار متفاوت با موقعیت اجتماعی خود شوند، شرایط دیگری را تجربه کنند و به قسمتی از علایق سرکوب‌شده خود پاسخ دهند. شیوه دیگر، بر ملاکردن تخلفات و جرایم است. از نظر استوتزل افشاگری‌ها و معرفی مجریان توسط مطبوعات جوابگوی نیاز ما به واکنش‌های معترضانه است و از ابراز خشونت‌ها و طلب مطالبات... جلوگیری می‌کند و دست‌کم یک نوع رضایت ولو خیالی ایجاد می‌نماید.

با توجه به نظریات ادوارد سعید در کتاب **شرق‌شناسی** می‌توان گفت که روند تصویرسازی که در اینجا مورد بحث ماست نیز مانند دو عملکرد مطبوعات در نظریه استوتزل، جنبه تسکین روانی دارد؛ چرا که جوابگوی برخی از احتیاجات خاص بسیاری از مخاطبان غرب است؛ مانند نیاز به حس برتری، احساس اطمینان از اینکه او در مهد تمدن و دموکراسی زندگی می‌کند و توحش و دیکتاتوری به گونه‌ای دیگر و در جای دیگر است. احساس آرامش از اینکه دولت او حامی اوست و از او در مقابل «بربرها» دفاع می‌کند و اینها خود مانند داروی آرامش‌بخشی است که در غرب باعث می‌شود مصرف‌کنندگان رسانه‌ها مشکلات روزمره خود را اندک و جزئی ببینند.

مقاله پیش‌رو برگرفته از منبع زیر است:

- فصلنامه علمی-ترویجی **رسانه** (۱۳۸۸). ویژه رسانه‌ها و انقلاب اسلامی، سال بیستم، شماره ۷۷: ۱۶۲-۱۵۱.